

تقدیر

# ساختار و شیوه بیان

در «جزیره سرگردانی» و «ساریان سرگردان»  
محمد رضا سرشار



۱۷ و ۲۰)

محدود به

هستی و ۱ فصل (فصل ۱۹)

محدود به مادر او، عشرت، است.

به این ترتیب، کاملاً مشخص می‌شود که اولاً اصلی‌ترین قهرمان این مجلد یک زن، و او هم هستی است. در ثانی، در کل رمان، توجه ویژه نویسنده بر قهرمانان زنش متمرکز است.

نکته دیگر اثباتگر این موضوع این است که اولاً رمان با یک خواب کلیدی هستی آغاز می‌شود و با یک خواب کلیدی او پایان می‌پذیرد. در ثانی، بیشترین کشمکشها و درگیریها و عدم تعادلهای شخصیتها در اثر، مربوط به هستی است. سه دیگر اینکه، در طول این مجلد، بیشترین تحولات در شخصیت همین هستی روی می‌دهد.

بعد از هستی، مطرح‌ترین و پررنگ‌ترین شخصیت داستان سلیم است؛ که از قضا، شخصیتی که از او در مجلد اول ارائه می‌شود از همه - از جمله هستی - جذاب‌تر و دلنشین‌تر است. بعد از هستی و سلیم، مطرح‌ترین شخصیت‌های داستان عشرت، توران و مراد هستند.

زاویه دید مورد استفاده در «ساریان سرگردان» نیز دانای محدود است. از ۱۲ فصل این مجلد، ۹ فصل (فصلهای ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱ و ۱۲) محدود به هستی، ۲ فصل (فصلهای ۱ و ۲) محدود به سلیم و ۱ فصل (فصل ۸) محدود به مراد است.

در این مجلد نیز هر چند بیشترین قسمت اثر از دید هستی مطرح می‌شود و در عقاید و سرنوشت او نیز

ساختار

کل زمان جاری در این دوگانه،

بین سه تا چهار سال است. ماجراهای مجلد اول کلاً در زمان قبل از انقلاب

اسلامی می‌گذرد. ماجراهای مجلد دوم نیز، از ابتدا تا صفحه ۲۶۲، مربوط به دوران قبل از انقلاب است. از این پس و در کمتر از یک‌ونیم فصل (حدوداً چهل صفحه) مربوط به دوران پس از پیروزی انقلاب تا انقلاب فرهنگی و پایان سال ۱۳۵۹ است. به بیان دیگر، ماجراهای حدود دو سال پیش از انقلاب در ۵۸۵ صفحه و ماجراهای بیش از دو سال دوران انقلاب - با آن همه ماجرا و تلاطم (از جمله، جنگ تحمیلی) - در نزدیک به ۴۴ صفحه روایت شده است! (در یازده صفحه از فصل ۱۱، تکلیف لااقل بیست ماه پس از پیروزی انقلاب روشن می‌شود! سی صفحه بقیه مربوط به این دوران، به حدود شش ماه از جنگ تحمیلی اختصاص یافته است.)

«جزیره سرگردانی»، ۲۰ فصل، در ۳۲۶ صفحه و «ساریان سرگردان» ۱۲ فصل در ۳۰۷ صفحه - البته با حروف حدوداً دو پایه بزرگ‌تر از حروف مجلد اول - است. (ظاهراً اصراً ناشر یا نویسنده یا هر دو بر اینکه ضخامت مجلد دوم نیز نزدیک به قطر مجلد اول باشد، سبب انتخاب حروف درشت‌تر برای مجلد دوم شده است. چون در غیر این صورت، تعداد صفحه‌های «ساریان...» تقریباً ۲۵۴ صفحه می‌شد و نه ۳۰۷ صفحه.)

کل «جزیره...» با زاویه دید «دانای محدود» روایت شده است. از ۲۰ فصل این مجلد، ۱۹ فصل (فصلها ۱ تا

ظاهراً اصراً ناشر یا نویسنده یا هر دو بر اینکه ضخامت مجلد دوم نیز نزدیک به قطر مجلد اول باشد، سبب انتخاب حروف درشت‌تر برای مجلد دوم شده است.

فصلها یا بخشهای مختلف آن، در برخی موارد است. برای عینی تر و ملموس تر شدن بحث در این بخش، اطلاعات لازم در این مورد را به صورت عددی، در دو جدولی که در پی می آید آورده ایم:

### فصلها و بخشهای «جزیره سرگردانی»

شماره فصل	تعداد صفحه «فصل»	تعداد بخشها	تعداد صفحه هر «بخش» به تفکیک
۱	۱۹	۱	۱۹
۲	۲۳	۲	۲۳
۳	۱۹	۲	۲-۱۷
۴	۲۶	۱	۲۶
۵	۲۱	۴	۳-۱۲-۴-۵/۵
۶	۲۵	۱	۲۵
۷	۱۸	۲	۶-۱۲
۸	۱۸	۲	۱۱-۷
۹	۹	۱	۹
۱۰	۱۴	۲	۵-۹
۱۱	۱۴	۱	۱۴
۱۲	۲۵	۲	۱۶-۴
۱۳	۱۱	۱	۱۱
۱۴	۱۶	۱	۱۶
۱۵	۱۵	۳	۴-۲-۴
۱۶	۱۳	۲	۴-۹
۱۷	۷	۲	۳-۴
۱۸	۱۴	۲	۵-۹
۱۹	۱۵	۲	۸-۲
۲۰	۱۳	۲	۲-۱۱

تغییرهایی رخ می دهد، اما اساسی ترین تحولات اعتقادی و سرنوشتی، عملاً در سلیم رخ می دهد. به عبارت دیگر، صرف نظر از ضعفهای جدی ساختاری و پرداختی در این مجلد، شخصیت اصلی «ساریان...» عملاً سلیم است. اما بی توجهی نویسنده به این امر سبب شده است که به جای آنکه بیشترین فصلها و حجم داستان را در این مجلد به سلیم و نمایش داستانی مراحل مختلف ایجاد این تحولات جدی در عقاید و سرنوشتش اختصاص دهد، همچنان تمرکز عمده اثر را بر هستی گذاشته است. جدا از دلایل اعتقادی مربوط به نویسنده که سبب آن همه بی مهری او به سلیم و در مقابل توجه بی سبب به هستی و برخی دیگر از شخصیتها در «ساریان...» شده است، یکی از رازهای مهم توجه نشدن و باورپذیر نبودن این همه چرخش در باورها و شخصیت سلیم در این مجلد را باید در همین اشکال ساختاری اثر جست و جو کرد.

از دیگر مشکلات ساختاری این اثر، که البته تنها مربوط به مجلد دوم آن است، طرح نابه جای برخی ماجراهاست. به این ترتیب، که رویدادهای برخی فصلها در این مجلد، از نظر زمانی، دنباله طبیعی رویدادهای فصل یا فصلهای پیش از خود نیست. یعنی مثلاً در فصلهای اولیه، برخی ماجراهای مشترک میان سلیم و مراد به شیوه بیان محدود به سلیم عرضه می شود و به این ترتیب، داستان روزها و هفته ها پیش می رود. در فصلهای بعد، بخشی از همان ماجراهای مشترک، این بار محدود به هستی بیان می شود؛ به گونه ای که انگار داستان بی دلیل و توجیه قابل قبول، به جای حرکت به جلو، عقبگرد می کند.<sup>(۱)</sup> در حالی که با اندکی اندیشیدن نویسنده روی پیرنگ اثر، این مشکل و ضعف به راحتی قابل برطرف شدن بود. برای نمونه، محل دقیق فصل ۳ «ساریان...» در ابتدای این مجلد است؛ و فصل ۸ هم در واقع ادامه فصل ۵ است و نه ۷.

بخش بندی<sup>(۲)</sup> غیر ضرور در برخی قسمتها، و به عکس، بخش بندی نکردن در بعضی جاهای لازم، از دیگر مشکلات ساختاری اثر است. مثلاً علامتهای بخش صفحه های ۱۹ و ۴۹ «جزیره...» و ۱۳، ۴۴ و ۱۰۴ از «ساریان...» زاید است.

ساختار - و پرداخت - داستان نیز در مواردی روایی می شود؛ که می توانست چنین نشود؛ و در آن صورت، اثر فنی تر می شد. این خصیصه عمدتاً در مجله دوم مشاهده می شود؛ که خود نشانه ای دیگر بر غلبه شتابزدگی یا کم حوصلگی بر نویسنده در هنگام نگارش مجلد مذکور - نسبت به مجلد اول - است.

برای مثال، بخشهای دوم و سوم فصل دوم، صفحه ۸۵، ۸۴، صفحه ۸۷ و ص ۱۱۹، بخش پنجم از فصل ۹ و صفحه ۲۴۸ از «ساریان...» دچار این معضل است.

یک مشکل دیگر ساختاری رمان، تقسیم غیر ضرور آن به بخشهای متعدد گاه بسیار کوتاه، و بی تناسبی در طول



بعد از هستی، مطرح ترین و پرننگ ترین شخصیت داستان سلیم است؛ که از قضا، شخصیتی که از او در مجلد اول ارائه می شود از همه - از جمله هستی - جذاب تر و دلنشین تر است. بعد از هستی و سلیم، مطرح ترین شخصیتها داستان عشرت، توران و مراد هستند.

## فصلها و بخشهای «ساریان سرگردان»

حداقل تعداد بخشهای هر فصل، ۱ و حداکثر آن ۴ (۱) به ۴) است.

تعداد صفحه‌های بخشهای متفاوت این مجلد حداقل ۵/۰ و حداکثر ۲۶ صفحه (۱ به ۵۲) است. که چنین امری - از جمله ایجاد بخش ۵/۰ صفحه‌ای - مطلقاً از یک نویسنده صاحب‌نام و با سابقه، پذیرفتنی نیست. اما وجود ۸ فصل یکپارچه (بدون تقسیم به بخشها) و وجود حداکثر ۴ بخش در پربخش‌ترین فصل این مجلد، بیانگر صبوری، دقت و توجه به مراتب بیشتر نویسنده در نگارش «جزیره...» نسبت به «ساریان...» است.

در «ساریان...» دامنه نوسان تعداد صفحات فصلها بین دست‌کم ۱۰ تا نهایتاً ۴۰ صفحه (تقریباً ۱ به ۴) (همان نسبت مجلد قبلی) است. تعداد صفحه‌های ۳ فصل بین ۳۰ تا ۴۰، ۵ فصل بین ۲۰ تا ۲۹ و ۴ فصل بین ۱۰ تا ۱۹ است.

حداقل تعداد بخشهای مجلد دوم ۲ (۵۰ درصد افت نسبت به مجلد ۱) و حداکثر آن ۹ (۲ به ۹) (۴۵ درصد افت نسبت به مجلد ۱) است. تعداد صفحه‌های بخشهای متفاوت این مجلد بین حداقل ۱ و حداکثر ۱۸ (۱ به ۱۸) است؛ که هر چند اصلاً نسبت قابل قبولی نیست اما نسبت به مجلد قبل، از این جنبه، حدود سه برابر این پیشرفت را نشان می‌دهد. با این همه، تعدد بخشها در «ساریان...» بسیار بیشتر از «جزیره...» شده است. اگر بخواهیم در این باره نیز با ارقام صحبت کنیم، باید بگوییم متوسط تعداد بخشها در هر فصل در مجلد ۱، ۱/۷۵ است. حال آنکه همین رقم در مورد مجلد ۲، ۴/۴ است؛ که نزدیک به ۲/۵ برابر افت را نشان می‌دهد. علاوه بر آن، در «ساریان...» هیچ فصل یکپارچه‌ای وجود ندارد. وجود ۱ فصل ۹ بخشی، ۲ فصل ۸ بخشی، ۱ فصل ۵ بخشی و ۳ فصل ۴ بخشی، بیانگر آن است که نویسنده در نوشتن مجلد ۲، نسبت به مجلد ۱، از تمرکز و دقت به مراتب کمتری در طراحی ساختمان داستانش برخوردار بوده است. که اگر وضع به همین صورت پیش برود، در مجلد ۳ رمان، قطعاً با داستانی با پیرنگ به مراتب ضعیف‌تر و حساب‌نشده‌تر رویه‌رو خواهیم بود. (قابل ذکر است که در مجلد ۱، حداکثر تعداد بخشهای یک فصل ۴ است؛ که آن هم در کل کتاب تنها ۱ فصل دارای چنین تعداد بخشی است. ۱ فصل این مجلد ۳ بخشی، ۱۰ فصل ۲ بخشی و ۸ فصل ۱ بخشی است.)

اصل دیگری که جدا از کل داستان در هر فصل و نیز هر بخش از هر فصل نیز باید مورد توجه قرار گیرد این است که جدا از کل داستان، هر فصل و حتی - در شکل عالی آن - هر بخش باید دارای ساختاری سنجیده و سامان باشد. همچنین، در هر فصل و نیز تک‌تک بخشهای آن، باید ماجراجویی - «درونی» یا «بیرونی» - یا از هر دو نوع - رخ بدهد. ثانیاً، ماجرای هر فصل یا بخش، دارای آغاز و انجामी باشد؛ ولو اینکه آن پایان، در آن فصل یا بخش،

شماره فصل	تعداد صفحه «فصل»	تعداد بخشها	تعداد صفحه هر «بخش» به تفکیک
۱	۱۹	۲	۶-۱۳
۲	۱۵	۳	۴-۷-۴
۳	۱۰	۲	۳-۷
۴	۴۰	۴	۸-۱۳-۱۵-۵
۵	۳۶	۳	۱۲-۶-۱۸
۶	۲۹	۴	۸-۳-۷-۱۱
۷	۲۹	۷	۲-۲-۴-۴-۵/۱-۷-۳-۵
۸	۲۶	۷	۵-۳-۵/۵-۵/۵-۱۰-۲۵/۵-۴-۳
۹	۲۲	۳	۱۱-۷-۳-۱
۱۰	۱۹	۳	۳-۹-۷
۱۱	۲۲	۵	۵-۲-۶-۶-۳
۱۲	۳۳	۹	۳-۱-۱-۱-۵-۸-۲-۲-۱۰

از آنجا که در برخی از نقدهای پیشین نگارنده در مورد فلسفه و علت توجه و تأکید بر تعداد و طول فصلها و بخشهای هر داستان به اندازه کافی توضیح داده شده است، از تکرار آن سخنان در این باره خودداری می‌شود. تنها به این یادآوری بسنده می‌کنم که وجود نظم و قاعده و حساب کتاب در این امر در هر داستان، بیانگر توان بالای ذهنی و تجربه کافی نویسنده در طراحی ساختمان اثرش است. در غیر این صورت باید نتیجه گرفت که او، از این امر مهم غافل، و در عمل به آن، ناتوان است. دانشور در این دو اثر نشان می‌دهد که در زمره نویسندگان درجه یک در این مقوله قرار ندارد.

برای نمونه، دامنه نوسان تعداد صفحات فصلها در «جزیره...» بین حداقل ۷ و حداکثر ۲۶ (تقریباً ۱ به ۴) است؛ که نسبت جالبی نیست. تعداد صفحه‌های ۵ فصل، بین ۲۰ تا ۲۶ و ۵ فصل دیگر بین ۱۵ تا ۱۹، تعداد صفحه‌های ۸ فصل بین ۱۰ تا ۱۴ و تعداد صفحه‌های ۲ فصل بین ۷ تا ۹ است.

دامنه نوسان تعداد صفحات فصلها در

«جزیره...» بین حداقل ۷

و حداکثر ۲۶ (تقریباً ۱ به

۴) است؛ که نسبت جالبی

نیست. تعداد صفحه‌های

۵ فصل، بین ۲۰ تا ۲۶ و ۵

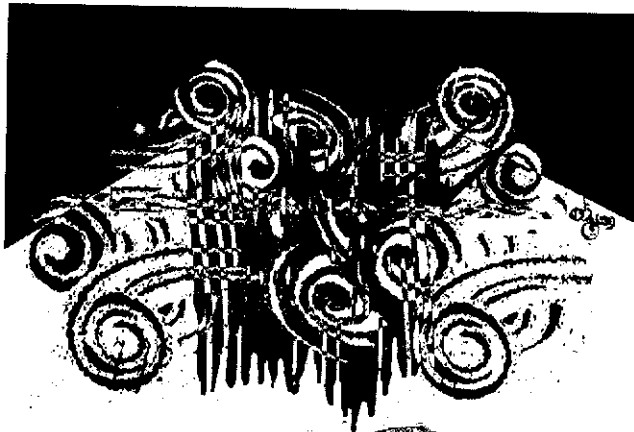
فصل دیگر بین ۱۵ تا ۱۹،

تعداد صفحه‌های ۸ فصل

بین ۱۰ تا ۱۴ و تعداد

صفحه‌های ۲ فصل بین ۷

تا ۹ است.



سیر - باید - پیوسته رو به پیش یک داستان، به عنوان یک پاره زاید تلقی می شود، در منحنی نمودار - باید - مدام رو به صعود بحران داستان نیز ایجاد افت غیر ضرور می کند و باعث کسالت خواننده می شود.

در «ساریان...» بخش اول فصل ۱، دچار این مشکلی است. در این بخش فقط برخی حالت‌های حسی سلیم در غیاب هستی و برخی کارهای صورت گرفته توسط او بیان می شود. اما بخش، از جایی معین آغاز و در جایی پایان نمی یابد.

گویا نویسنده، ارائه این مطالب را به خواننده، در این بخش لازم می دیده، اما از ارائه آنها در ساختاری بسامان و فنی، خود را عاجز یافته است.

به بیان دیگر، این بخش ۶ صفحه، صرف نظر از علامت بخش (ت) جداکننده آن از بخش بعد، عملاً چیزی جز مقدمه واره ای بسیار طولانی و - البته - غیر فنی برای کل فصل مذکور، نیست. ضمن آنکه با تفاوت‌هایی، بخش ۶ فصل ۴ (ص ۷۲ به بعد) یا کل فصل ۹ «ساریان...» نیز، از نظر ساختاری، چیزهایی در همین مایه ها هستند. (در فصل ۹، عملاً اتفاقی در زمان جاری داستان نمی افتد. همگی مرور خاطرات عمدتاً مربوط به مراد در ذهن هستی است؛ بی نظم و قاعده و حساب کتاب).

بخش اول فصل ۲ مجلد دوم نیز، کم و بیش دچار همین مشکل است. همچنان که بخش ۲ فصل ۸، عمدتاً حاوی اطلاعاتی راجع به خان دایی مراد و زنهای اوست؛ که نقشی در پیشبرد داستان ندارد. بخش ۶ از همین فصل هم، که تنها ۵ سطر - بله، سطر - است، اصلاً قابلیت تبدیل شدن به یک بخش مستقل را ندارد.

(کل این بخش، این است):

«به پدرم قبولاندم که ملوک را نپسندیده‌ام. اما هستی را به ناهار دعوت کنیم، و اگر پدر اجازه داد، عروسی را راه بیندازیم. به پدرم گفتم چه فایده که دختری را لباس عروسی بپوشانیم و از روی خون گوسفندی که جلو پایش قربانی می کنیم بگذرانیم؛ هم او دلش از نکاحی که دیگران برایش تصمیم گرفته اند، خون باشد و هم دل شاه داماد؟»

بخش ۶ فصل ۲ «ساریان...» نیز از نظر ساختار، چیزی در مایه بخش ۱ فصل ۱ همین مجلد است. همچنان که در فصل ۹ مجلد ۲، عملاً اتفاقی در زمان جاری داستان روی نمی دهد و جز مرور خاطرات عمدتاً مربوط به مراد در ذهن هستی، آن هم بی حساب و کتابی خاص، نیست. یعنی نویسنده تبلانه ترین شیوه ممکن را برای ارائه یک سلسله اطلاعات به مخاطب در پیش گرفته است.

بخش اول فصل ۱۲ این مجلد نیز از فقدان ساختار سنجیده رنج می برد. در این بخش، به شکلی روایی، وضعیت شخصیت‌های متفاوتی از رمان که در مکان‌هایی جدا از یکدیگر قرار دارند، بیان می شود.

پایان نهایی و محتوم آن ماجرا نباشد.

با این ترتیب، اختصاص یک فصل یا بخش، مثلاً صرفاً به دادن اطلاعات راجع به خصوصیات شخصی یا مکانی یا توصیف محیط و فضایی، و مواردی از این قبیل، نمی تواند و نباید تبدیل به یک فصل، یا بخشی از یک فصل شود. به عبارت دیگر، هیچ فصل یا بخش از داستان نباید «ایستا» باشد، بلکه هر فصل و بخش، باید یک یا چند گام، ماجرای کلی داستان را به «پیش» ببرد.

در رمان مورد نقد ما، متأسفانه مواردی از نقض این اصل قابل توجه ساختاری، به چشم می خورد. برای مثال، فصل ۲۵ صفحه‌ای ۶ از «جزیره...»، صرفاً حاوی برخی اطلاعات راجع به روابط درونی خانواده احمد گنجور، و عمدتاً شرح نحوه تدارک مراسم سفره عید نوروز در خانه اوست.

در حالی که در صورت مهم بودن این اطلاعات در روند داستان، موضوع چگونگی چیدن این سفره می توانست به عنوان بستر و زمینه این فصل باقی بماند، و ضمن رخ دادن دست کم یک رویداد از رویدادهای مهم داستان بر این بستر، اطلاعات دیگر ارائه شده در این فصل نیز در خلال رویداد یا رویدادهای مذکور، بیان شود. این کار علاوه بر رفع این نقص ساختاری، کشش داستانی این فصل را به مراتب بالاتر می برد. زیرا یک فصل را کد، جدا از آنکه در



استفاده گه گاه از حرکت

به جلو «پیش نگری:

فلاش فوروارد)،

آن هم بی ضرورت

داستانی و یا پیروی از

نظم و قاعده ای معین

(نایک دست)، از دیگر

اشکالهای شیوه بیانی

این داستان است:

فصل ۱۸ هم با زاویه دید محدود به عشرت شروع می‌شود، اما در بخش دوم فصل، با زاویه دید محدود به هستی می‌شود.

خروج از چارچوب تعریف‌شده برای زاویه دید دانای محدود نیز، دیگر مشکل شیوه بیانی این اثر است. از این نمونه می‌توان به بخش ۱ فصل ۲ اشاره کرد؛ که با آنکه در آن زاویه دید دانای محدود به سلیم است در بخشی از آن، افکار احمد گنجور هم بیان می‌شود یا در بخش دوم از فصل ۸ «ساربان...» زاویه دید بین دانای محدود، «تک‌گویی درونی»، «تک‌گویی بیرونی» و «جریان سیال ذهن» معلق است. بخش پنجم از همین فصل نیز، که به خلاف تمام فصلها و بخشهای این مجلد، بی‌مسبب، به شیوه «من راوی» بیان شده است.

استفاده گه‌گاه از حرکت به جلو «پیش‌نگری، فلاش‌فوروارد»، آن هم بی‌ضرورت داستانی و یا پیروی از نظم و قاعده‌ای معین (نایک‌دست)، از دیگر اشکالهای شیوه بیانی این داستان است:

«بعدها هستی با «مراد» رساله فی الحقیقه العشق سهروردی را می‌خوانند. هستی نظر مراد را جویا می‌شود» ۴

«بعدها سلیم از هستی شنید که مرتضی اولش پان‌ایرانست بوده، بعد جبهه ملی و بعد مارکسیست منهای لینن، چپ مستقل، از فدائیان خلق...» ۵

«...بعدها که آقا شیخ سعید را در زندان به جوخه اعدام سپردند...» ۶

این شیوه در داستانهای قدیمی و حتی آثار غربی قرن ۱۹ میلادی مورد استفاده قرار می‌گرفت؛ اما امروز، مدتهاست در این شکل، متروک شده است. در این داستان هم قصد و هدف حاب‌شده‌ای در پشت این کار مشاهده نمی‌شود که بتواند آن را توجیه کند.

بی‌نوشت‌ها:

۱- البته در برخی داستانهای با «زاویه دید متغیر»، پیرو هدف و فلسفه‌ای خاص، گاه یک رویداد واحد در فصلهای متفاوت، از دیدگاههای مختلف بیان می‌شود و نه تنها هیچ اشکالی ندارد، بلکه از قضا همین کار، حسن و نقطه قوت داستان به شمار می‌رود. اما مشکل رمان مورد نقد ما این است که از این سنخ داستانها نیست.

۲- هر قسمت از رمان را که با عدد ترتیبی در ابتدای مشخص و از آغاز صفحه جدید آغاز شده است، «فصل» و اجزای کوچک‌تر هر فصل را که در مجلد اول با x و در مجلد دوم با y از یکدیگر تفکیک شده‌اند، «بخش» نامیده‌ایم.

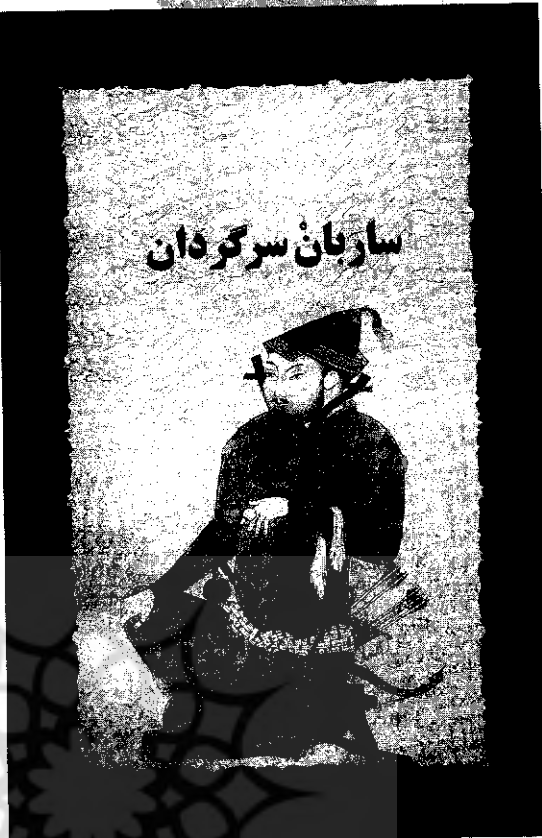
۳- «ساربان...» ص ۲۵۴.

۴- جزیره سرگردانی؛ ص ۶۴.

۵- همان؛ ص ۲۲۷.

۶- پیشین؛ ص ۲۳۵.

## ساربان سرگردان



شیوه بیان

یکی از مشکلات شیوه بیان در این رمان، تخطی گه‌گاه اثر از اصول پذیرفته شده برای زاویه دید مورد استفاده در آن (دانای محدود)، بی‌توجیه، تمهید و ضرورت لازم است. برای مثال، یک فصل داستانی، وقتی با زاویه دید محدود به، یا مرتبط با شخصیتی آغاز می‌شود و ادامه می‌یابد، تا پایان آن فصل - حتی در بخشهای بعدی آن - این روال باید حفظ شود.

درست و معقول نیست که فصلی را به این شکل آغاز کنیم و بعد در میانه راه یا بخشهای بعدی فصل، آن شخصیت را رها کنیم و شخصیتی دیگر را محور فصل یا بخش قرار دهیم.

در «جزیره...» و «ساربان...»، این اشکال، در چند مورد به چشم می‌خورد. برای مثال، در «جزیره...» فصل ۵ با زاویه دید محدود به هستی آغاز می‌شود، اما در بخشهای دوم و سوم فصل، هستی رها و زاویه دید محدود به توران می‌شود؛ و در نهایت نیز فصل با توران به پایان می‌رسد. فصل ۷ نیز با هستی و زاویه دید محدود به او آغاز می‌شود، اما در بخش دوم فصل، بر توران تمرکز می‌یابد. از این بدتر اینکه، همین بخش محدود به توران نیز، پس از به خواب رفتن توران، بی‌تمهید لازم، بر هستی و باز بر توران و سپس دوباره بر هستی تمرکز می‌یابد.

که از این نظر، می‌توان گفت این فصل مخدوش‌ترین بخش و فصل این مجلد از رمان است.

خروج از چارچوب تعریف‌شده برای زاویه دید دانای محدود نیز، دیگر مشکل شیوه بیانی این اثر است.



